

معرفی منظومه « فردوسی در تبعید »

«فردوسی در تبعید» (۱) نام منظومه‌ایست شیوا اثر طبع ادمند گاس (۲) شاعر انگلیسی که متأسفانه تاکنون در مطبوعات فارسی معرفی نشده است.

نخستین بار که با نام ادمند گاس آشنا شدم هنگامی بود که سرگرم ترجمه کتاب «ایران در گذشته و حال» تألیف ایرانشناس نامی ویلیامز جکسن (۳) بودم. وی آنجا که از ادبیات فارسی بحث می‌کند چنین می‌نویسد: «ماتیو آرنولد (۴) و ادمند گاس در عالم شعر و شاعری مسحور فردوسی گشته‌اند (۵)».

درباره ماتیو آرنولد چیزی نمی‌گویم زیرا اخیراً ترجمه منظومه او سهراب ورستم را که با تجدید نظر کلی در چاپ اول برای انتشار آماده کرده بودم به مناسبت جشنواره طوس از طرف دانشگاه پهلوی منتشر شده است. (۶) و اما ادمند گاس، نخستین کسی که فقط نامی از او در مطبوعات فارسی برده است استاد علامه محمد قزوینی است. مرحوم قزوینی در حواشی خود بر چهارمقاله نظامی عروضی (۷) به مناسبت ذکر انجمن عمر خیام در لندن و ضیافتی که آن انجمن به یاد خیام در ۲۵ مارس سال ۱۸۹۷ ترتیب داده بوده است از ادمند گاس یا به قول او مستر ادمند گاس نامی برده و چنین نوشته است:

«انجمن عمر خیام» از مرحوم ناصرالدین شاه خواهش کرده بود که مقبره عمر خیام را مرمت نماید. مستر ادمند گاس در مهمانی سالیانه انجمن مذکور در سال ۱۸۹۷ به طور مزاح در ضمن نطق خود گفت: اعلیحضرت پادشاه ایران به اعضای محترم «انجمن عمر خیام» که در پایتخت اعلیحضرت ملکه انگلستان و امپراطریس هندوستان منعقد است سلام می‌رساند و مراحم ملوکانه و عواطف شاهانه خود را نسبت به اعضاء محترم اظهار داشته در ضمن خاطر نشان می‌فرماید که مقبره هر یک از شعراء مملکت مرا خواسته باشید مرمت و سفید کاری

1- Firdausi in Exile 2- Edmund Gosse 3- A. V. Williams Jackson, Persia, Past and Present, New York, The Macmillan Company, 1909 4- Matthew Arnold

۵- ا. و. ویلیامز جکسن: سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال،

ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴)، ص. ۴۰.

۶- ماتیو آرنولد: سهراب ورستم، ترجمه با مقدمه و حواشی، مقایسه با داستان

رستم و سهراب شاهنامه، از دکتر منوچهر امیری، چاپ دوم، با تجدید نظر کلی، شیراز،

انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۴.

۷- نظامی عروضی، چهارمقاله، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن

هلند، ۱۳۲۷ هجری قمری. این کتاب را کتابفروشی اشراقی (تهران) چاپ افست کرده

است - بدون ذکر تاریخ چاپ افست.

کنید حاضر و به اختیار شماست ولی مخارج آن باید از کیسه خود اعضاء محترم باشد. (۱)
چنانکه دیدیم مرحوم قزوینی هیچ اشاره‌ای به شخصیت ادمندگاس نکرده است چه
رسد به اینکه از دل‌بستگی او به فردوسی یاد کرده باشد و البته از این جهت ایرادی به آن
دانشمند بزرگ وارد نیست.

در اینجا بلافاصله باید عرض کنم که عین سخنان ادمندگاس را که مرحوم قزوینی در
حواشی چهار مقاله نقل کرده است استاد مجتبی مینوی نیز در **پانزده گفتار - گفتار**
در باره خیام تحت عنوان «گل سرخ نشابور» - آورده است که از نظر بحث درباره خیام
خاصه «انجمن عمر خیام» در لندن مشتمل بر نکات نفز و تحقیقات خواندنی است. (۲)
آقای ایرج افشار نیز در **کتابشناسی فردوسی** (۳) از ماثیو آرنولد و ادمندگاس
و منظومه‌های ایشان نامی نبرده است و شک نیست که در چاپ بعدی این کتاب مستطاب در
استدراک مافات خواهد کوشید.

و اما آقای ماهیار نوایی در **کتابشناسی ایران، فهرستی از مقالاتی که به**
زبانهای اروپائی درباره ایران چاپ شده است (۴) ذیل عنوان فردوسی، ادمندگاس
و منظومه «فردوسی در تبعید» او را نام برده است. (۵)

در میان ایران‌شناسانی که کتابهایشان به فارسی ترجمه و منتشر شده است باید از
مرحوم ادوارد براون یاد کرد که در **تاریخ ادبیات ایران، از فردوسی تا سعدی** (۶)
نامی از ماثیو آرنولد برده است (به عنوان صاحب «ترجمه آزاد» منظومه سهراب و رستم) (۷)
اما از شاعر معاصر هموطنش ادمندگاس (۸) چیزی نگفته است. البته از کسی مانند براون
که به اعتراف خویش از اشعار حماسی و از جمله از شاهنامه فردوسی لذت نمی‌برده است (۹)
نباید انتظار داشت که از ادمندگاس نامی برده و از آرنولد بیش از یک سطر مطلب نوشته باشد.
اکنون وقت آن است که در نهایت اختصار به شرح احوال و آثار ادمندگاس بپردازم:
سر ادمند ویلیام گاس (۱۰) که در ۱۸۴۹ در لندن زاده و در ۱۹۲۸ در گذشته است از
شاعران و نقادان و روزنامه‌نویسان نامی انگلستان در نیمه دوم سده نوزدهم و نیمه اول سده
بیستم به شمار می‌رود. پدرش فیلیپ هنری گاس که از علمای جانورشناسی بود مردی متعصب
خشک مقدس به شمار می‌رفت و از این رو فرزندش از او بیزار بود و این نفرت را در
زندگینامه‌ای که درباره خود به نام **پدر و پسر** (۱۱) نوشته ابراز کرده است و این کتاب

-
- ۱- همان مأخذ، ص ۲۲۷. ۲- **رک: پانزده گفتار** (انتشارات دانشگاه
تهران، ۱۳۳۳)، ص ۲۹۹-۳۲۸. ۳- تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی،
۱۳۴۷. ۴- جلد دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰. ناگفته
نماند که مطالب این کتاب به زبان انگلیسی است. ۵- همان مأخذ، ص ۲۱۶.
۶- ترجمه دکتر فتح‌الله مجتبیائی، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۲. ۷- همان
مأخذ، ص ۲۰۹. ۸- ادوارد براون (۱۸۶۲-۱۹۶۲) و ادمندگاس (۱۸۴۹-۱۹۲۸).
۹- براون، پیشین، ۲۰۶.

امروز یکی از آثار به اصطلاح کلاسیک ادبی به شمار می‌رود.

ادمند گاس از ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۵ کتابدار موزه بریتانیا (بریتیش میوزیوم) و از آن پس به مدت سی سال مترجم اطاق بازرگانی بود و از ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۴ کتابداری مجلس اعیان (لردها) را برعهده داشت.

گاس در تمام عمر خود کوشیده است که هم وطنان خود را با بهترین آثار ادبی خارجی آشنا کند خاصه با ادبیات فرانسه و ادبیات کشورهای اسکاندیناوی و بالاخص با آثار نویسنده و نمایشنامه‌نویس بزرگ نروژی هنریک ایبسن که علاوه بر نوشتن زندگینامه او بسیاری از نمایشنامه‌هایش را به انگلیسی ترجمه کرده است.

آنچه در زمینه نقد ادبی نوشته مربوط است به ادبیات انگلیس در سده های هفده و هیجده میلادی و در این رشته از تحقیقات ادبی از پیشروان شمرده می‌شود. نوشته‌اند که او وقتی به نوشتن آثار انتقادی و تحقیقی آغاز کرد که هنوز اصول نقد و تحقیق ادبی به سبک جدید معمول نشده بود. از این رو بسیاری از نوشته‌های او در این زمینه امروز کهنه شده است و چندان مورد توجه نیست. اما بسیاری از مقالات و تمام اشعار و ترجمه‌هایش که مجلدات قطوری را تشکیل می‌دهد از نفایس آثار ادبی به شمار می‌رود.

از نظر ما ایرانیان آنچه اهمیت دارد دلبستگی فراوانی است که گاس به خیام و فردوسی داشته است. پیش از این با نقل سخنان مرحوم قزوینی به خیام دوستی گاس پی بردیم. و اما برای اثبات ارادت وی به فردوسی چه دلیلی استوارتر از اینکه یکی از مشهورترین افسانه‌های راجع به زندگانی شاعر بزرگ ملی ما را به شیوه‌ای شیوا به نظم درآورده و در این منظومه که آن را «فردوسی در تبعید» نامیده است داد سخن داده.

ادمند گاس این منظومه را که مشتمل بر ۵۴ بند و هر بند دارای ۸ بیت و جمعاً ۴۳۲ بیت است در مجموعه‌ای از اشعار خود به نام «فردوسی در تبعید و دیگر اشعار» (۱) به سال ۱۸۸۵ منتشر کرد و اگرچه این اثر برخلاف منظومه «سهراب ورستم» ماثیو آرنولد از شاهکارهای ادبی انگلیس محسوب نمی‌شود با اینهمه در ادبیات آن سامان مقامی ارجمند دارد.

عرض کردم که منشاء الهام ادمند گاس در سرودن «منظومه فردوسی در تبعید» افسانه مشهور مربوط به زندگانی استاد طوس است که به تفصیل در دیباچه شاهنامه بایسنقری آمده است و محققان ایرانی نیم قرن اخیر از مرحوم محمد حسین فروغی (ذکاءالملک اول) و مرحوم سید حسن تقی‌زاده گرفته تا استاد مجتبی مینوی و استاد ذبیح‌الله صفا خلاصه آنها را در کتب و مقالات خویش نقل کرده و به محک نقد و انتقاد درآورده‌اند. (۲)

۱- Firdausi in Exile and Other Poems

۲- یکی از بهترین و جامعترین این خلاصه‌ها آن است که مرحوم محمد حسین فروغی در کتاب خود «تاریخ الشعراء ضمن بحث درباره فردوسی آورده است و استاد حبیب یغمائی تمام آن را در کتاب «مقالات فروغی درباره شاهنامه نقل کرده است» (تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱)، ص ۱۵۲-۱۶۵.

در روزگاری که ادمندگاس منلومه خود را می‌سرود هنوز این افسانه سخت رایج و مقبول بود. شاید عم امروز کسانی باشند که نخواهند آن را یکباره مردود شمارند. بری آنچه از نظر شعر و شاعری مهم است افسانه است نه حقیقت. لیکن تصور میفرمائید که کار شاعر انگلیسی تبدیل نثر به نظم بوده است؟ چنین نیست. ادمندگاس همان کاری را با مطالب دیباچه بایسنقری و نظایر آن کرده است که فردوسی بزرگ با مطالب خشک مندرج در خداینامه و کتابهای تاریخی موجود در آن زمان. شاعر انگلیسی نیز همچون سخنور طوس مطالبی را به عنوان مواد و مصالح گرفته و از آن کاستی بلند پدید آورده است « که از باد و باران نیابد گزند ».

باری، ادمندگاس با سرودن منلومه « فردوسی در تبعید » در واقع و به نوبه خود خدمتی بزرگ به شناساندن فردوسی و شاهنامه به مردم مغرب زمین کرده است و جای تأسف است که تاکنون قدر چنین مردی در جامعه ادبی و فرهنگی ما مجهول مانده بود و شایسته بود که لااقل در چنین محفلی که پاسداران ادب فردوسی و شیفتگان سخن فردوسی گرد آمده‌اند از ادمندگاس نیز ذکر خیری به میان آید و برای نخستین بار مختصری از شرح احوال و آثار او گفته شود تا از این راه از آن شاعر نامدار نیز تجلیلی شده باشد.

اکنون برای آگاهی شما سخن شناسان از شیوه سخن سرایی شاعر انگلیسی ترجمه کامل بند اول منظومه « فردوسی در تبعید » را می‌نویسم و سپس به بیان خلاصه مطالب منظومه می‌پردازم و به استثنای چند مورد از مقایسه مطالب منظومه با آنچه در مآخذ فارسی آمده است پرهیز می‌کنم تا رشته سخت به دراز نکشد :

اینک خدائی که شراره آذر بر سپر خورشیدی افکند

و قندیل آسمان ، ماه شکوهمند را روشن می‌کند ،

در دل پرغور محمود ، پشیمانی انگیخته بود ، و مانند طوفانی سهمگین

تند بادی از شرم و آزرم بر جانش می‌وزید و اندیشه‌اش را درهم می‌کوفت.

زیرا به یاد می‌آورد که فردوسی آن پیر سالخورده چگونه گریخت و

چگونه با کفشهای شنی کرانه‌های پست را که آبهای دور دست

بر آن می‌غلطد زیر پاهای خویشتن کوفتن گرفت .

و محمود همه خطا کارهای خود و نعمتهائی را که کفران کرده بود به یاد می‌آورد .

آنگاه ادمندگاس فردوسی را با مضامینی از این گونه وصف می‌کند :

شاعر جهان فردوسی که سخن شیرین فارسی در زبانش مانند زمزمه بر گهائی که قطرات

باران بر آنها افتد نمه‌گری می‌کند ، شاعری که آنهمه شاهان باستانی را دوست می‌داشت

و پیکرهای به خاک سپرده ایشان را یکایک در رؤیای خویش می‌دید و به ستایش ایشان

می‌پرداخت. اما با آنهمه افتخار و عظمتی که نام او برای ایران به بار آورده بود اکنون

در تبعیدگاه و در کنار دریاها به سر می‌برد .

سپس شاعر انگلیسی می‌گوید : فردوسی بیهوده شصت هزار بیت درباره جنگها و

ستیزه‌های دوستان و دشمنان سرود و از کاووس مرغدل و کیخسرو که در برف پنهان شد و از

زال دلدادۀ سودابه و از رستم جهان پهلوان سخن گفت ، همان رستمی که خدایان آسمان هر قدرت و فضیلتی که در آدمیان سراغ داریم به وی بخشیده بود .
خلاصۀ بقیه منظومه بدین شرح است :

گذشت قرون و اعصار هر گز نندی به کاخ سخن فروسی نامدار وارد نخواهد کرد ، هر چند خدایان با آدمیزادگان با هم در این کار کنکاش کنند . آری فردوسی پاک سرشت بیهوده سالیان دراز ، عمر خود را صرف آن کرد تا گنجینه خویش را به نام محمود کند زیرا محمود ، بی اعتنا به اشکهای شاعر سوگند خویش را از یاد برد و به وعده خود وفا نکرد و مزدی به او نداد . شاه وعده داده بود که در برابر هر بیت يك زر به آن سخن گستر عطا کند اما همینکه نظم شاهنامه پایان گرفت محمود قطار پیلهای باری را به طوس نفرستاد زیرا حسن (۱) ، آن دیوسپاه در گوش محمود چنین خوانده بود که : خدایگانا ، زندگانی این مرد به پایان رسیده است . بگذار که به جای زر سیم برایش بفرستیم .

از این رو فردوسی برآشفته و هنگامی که در گرمابه بود در برابر چشم همگان دو خادم گرمابه را فرا خواند و به ایشان فرمود تا سکه های سیم را میان خود تقسیم کنند و ایاز را گفت که نزد شاه خود بازگرد و از من بگوی که فردوسی برای سیم ستاندن نبود که سی سال آنهمه رنج برد و شعر گفت .

پس دوستان ، وی را گفتند که بگریز و از شمشیر انتقام محمود پرهیز . اما فردوسی به باغ سلطان روان شد و چون وی را دید خاموش ماند و بی هیچ سخنی او را کرنش نمود . اما محمود با اکراه وی را بخشید و شبانگاه که شاعر در مسجدی آرمیده بود درویشی نقابدار نزد او آمد و آهسته در گوشش گفت که امشب از غزنین بگریز زیرا سپیده دم ترا بازه کمان خفه خواهند کرد و حرمت ریش سپیدت را نگاه نخواهند داشت . پس فرار برقرار کن . درویش این بگفت و چون ماری خزید و رفت .

همینکه فردوسی از نماز خواندن فراغت یافت در روشنائی قنديل بانوك الماس بر روی يك قطعه کاشی این دو بیت را نوشت :

خجسته درگه محمود زابلی دریاست چگونه دریاکان را کرانه پیدا نیست
شدم به دریا غوطه زدم نجستم در گناه بخت من است این گناه دریان نیست
آنگاه به خانه خود رفت و عزیزان خویش را بدرود گفت و با جامۀ مردان خدا روی به راه نهاد و از شهر بیرون رفت و چون به خانه ایاز رسید از شکاف در نامه ای به درون افکند و در تاریکی ناپدید شد .

فردوسی از ایاز خواسته بود که پیش از سپیده دم نزد سرور خود محمود رود و از او خواهش کند که تا بیست روز به جان شاعر زهار دهد و پس از بیست روز نامه سر به مهری را که فردوسی به عنوان سلطان نوشته بود به او دهد تا مگر محمود از گناهش درگذرد .

محمود به ایاز قول داد که چنین کند و پس از آنکه در انتظار فرارسیدن چنان روزی بیست روز بر تخت طاووس نشسته بود و خمیازه کشیده بود و گوش به ساز و آواز خنیاگران

داده بود سرانجام نامه را از ایاز گرفت و همینکه آن را خواند سرگشته و حیران باخشم و غضب نامه را در چنگ خویش فشرد. این نامه هجای دلآزار فردوسی را در بر داشت و شاعر نوشته بود:

ایا شاه محمود کشور گشای
 زمن گرترسی بترس از خدای
 سلطان از غایت خشم بر زمین افتاد و به شاعر بسی لعنت فرستاد تا شب در رسید و آنگاه برخاست و سرگرم باده گساری شد.

اما فردوسی روی به جانب مشرق نهاد و به هرات نزد ابوالمعانی (۱) رفت و مدتی نزد او ماند تا سرانجام شبی از راههای کوهستانی به کرانه‌های دریای مازندران گریخت. در آن دیار شهر یاری آزاده از مردم استراباد بر مازندران فرمان می‌راند. (۲) شاعران دربار او از دیدن شاعر سپید موی دیگ رشکشان جوشیدن گرفت اما شهریار مازندران فردوسی را حرمت نهاد و چون داستان خشم محمود را شنید با انگشتان خویش ریش فردوسی را نوازش کرد و با شرمندگی فراوان از بیم سلطان عذر او را خواست.

فردوسی به بغداد رفت و روزگاری دراز به آسایش گذراند و قصه یوسف و زلیخا را که در قرآن آمده است در نه هزار بیت به رشته نظم کشید و خلیفه سخت پسندید و خلعت و زر و گوهر فراوان به وی بخشید. سرانجام یکی از جاسوسان این خبر را به گوش حسن رساند و وی دوباره خشم محمود را برانگیخت.

پس محمود فرستاده‌ای به دربار خلیفه روانه کرد و سر فردوسی را از او خواست. اما فردوسی به خلیفه پیام داد که من می‌توانم مانند مرفی در هوا پرواز و همچون ماهی‌ای در آب شنا کنم. اکنون به کام شیر یعنی زادگاه خود بازمی‌گردم. اگر زمین و آسمان را بجویی دیگر نشانی از من نخواهی یافت.

پس فردوسی نیمه شب به سوی مشرق، به جانب حسن و دربار منفور محمود گریخت. اما محمود نمی‌دانست که دشمن به پای خود به گور می‌آید و کس فرستاد تا او را در بحرین بجویند و باز آورند.

سرانجام فردوسی به دیار خود طوس رسید. خواهر پیرش و دخترش که یگانه فرزندش بود از گردنش آویختند و سرشک شوق از دیده روان کردند. چون این خبر به گوش مردم شهر رسید در کوچه و بازار بر او گرد آمدند و فردوسی در طوس در انتظار فرجام کار خود نشست.

روزی سلطان هندوان از دهلی نامه‌ای برای محمود فرستاد که در آن شعری از فردوسی نقل کرده بود. (۱) محمود پس از خواندن آن شبی به مسجد رفت و نگاهش به شعر فردوسی افتاد که بر دیوار نوشته بود. پس به یاد گذشته‌ها افتاد و به حال شاعر رقت آورد.

۱- در مآخذ فارسی اسماعیل وراق پدر ازرقی شاعر.

۲- مراد سپهبد شهریار از آل باوند امیر طبرستان است.

۱- مراد این شعر است که در مآخذ فارسی آورده‌اند:

اکنون آن کسی که شبهای دراز در اندیشه انتقامجویی از شاعر، بیدارمانده، و خواسته بود که او را در پای پیلان افکند و یا با مادانی که برگردن شکارخود می‌پیچند به هلاکت رساند در اندیشه انتقام از وزیر سخن چین خود حسن برآمد.

حسن را کشتند و سلطان فرمان داد که سیم و زر وی را برای فردوسی بفرستند. در این هنگام درویشی از طوس به غزنین آمد که فردوسی را در باغ خود دیده بود. اشک شوق در دیدگان محمود گرد آمد و پوزش را نامه‌ای به فردوسی نوشت.

اگر جز به کام من آید جواب
من و گرز و میدان افراسیاب
اما در یکی از آن روزها فردوسی از کودکی شمری را که در هجو محمود گفته بود شنید که دل شاعر را سخت به درد آورد و چون بسی ناتوان و سالخورده شده بود در کوچهای که مردم ازدحام کرده بودند بر زمین افتاد و جان سپرد در حالی که فروغ آفتاب هشتاد و سه تابستان موی سرش را سپید گردانده بود.

او کار خود را کرده بود. بناهای آبدشاهان از باران و زمین لرزه خراب می‌گردد (۱)
اما شعر شاعر ملکوتی پیوسته می‌درخشد. کاخ نظم شاعر را نه آفتاب گزند می‌رساند نه طوفان (۲) ...

کاروانی که بار زر حمل می‌کرد سرانجام به طوس رسید و از دروازه شرقی به شهر درآمد. اما کاروانیان دیدند که مردم شهر خاموش‌اند و از دیدن چشمهای پراشک آنان حیران شدند و از کاروانیان کس نپرسید که کجا می‌روید. اما ایشان پرسیدند که فردوسی کجاست. جوانی خروشید که محمود دیر به یاد مردم می‌افتد. فردوسی چشم از جهان فرو بست. بشتابید، زودتر به سوی دروازه غربی شهر بشتابید تا بنگرید که جنازه فردوسی را می‌برند تا به خاک بسپارند. بروید و زرهای خود را در گور او فرو ریزید.

اما دیگری به آهنگی غمگین گفت: آری او دیگر سپیده دم خونین را نخواهد دید و دیگر مهتاب سیمین شب هنگام وی را نخواهد ترساند زیرا تا ابد در کنار پیامبر آرمیده است و در پایان گفت: نصیب محمود ندامت است و عذاب وجدان. بهره فردوسی رحمت است و عیش جاویدان.

فهرست مآخذ و منابع مقاله

۱ - فارسی

آرنولد، مائبو: سهراب و رستم، ترجمه با مقدمه و حواشی، مقایسه با داستان رستم و سهراب شاهنامه، ازدکترمنوچهر امیری. شیراز، انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۴.

۱- آفتاب از شعر فردوسی است،

ز باران و از تابش آفتاب بناهای آباد گردد خراب

۲- نیز آفتاب از شعر فردوسی است،

که از باد و باران نیابد گزند پی افکنم از نظم کاخی بلند

- افشار ، ایرج ، کتابشناسی فردوسی . تهران : سلسله انتشارات انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۷ .
- براون ، ادوارد ، تاریخ ادبیات ایران ، از فردوسی تا سعدی ، ترجمه فتح الله مجتبیائی . تهران : سازمان کتابهای جیبی ، ۱۳۴۲ .
- جکسن ، ویلیامز ، سفرنامه جکسن ، ایران در گذشته و حال ، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای . تهران : خوارزمی ، ۱۳۵۲ .
- فروغی ، محمد علی ، مقالات فروغی ، به کوشش حبیب یغمائی . تهران : سلسله انتشارات انجمن آثار ملی ، ۱۳۵۱ .
- ماهیار نوایی ، یحیی ، کتاب شناسی ایران ، فهرستی از مقالاتی که به زبان های اروپائی درباره ایران چاپ شده است ، جلد دوم . تهران : انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۰ .
- مینوی ، مجتبی ، پانزده گفتار . تهران : انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۳ .
- نظامی عروضی ، چهار مقاله ، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی . لیدن هلند : ۱۳۲۷ ه . ق .

۲- انگلیسی

- Clarence, Barnhart, L. ED. The New Century Handbook of English Literature . New york : Appelton – Century – Crofts, Inc . , 1956 .
- Encyclopaedia Britannica. Chicago 1964 .
- Gosse, Edmund. «Firdausi in Exile» . (1)
- Kunitz. Ed. Twentieth Century Authors. New york : 1961 .
- Paul , Sir Kenry . Ed. Tho Oxford Companlon to English Literature. Oxford University Press, 1953 .

۱- فتوکپی این منظومه را دوست دانشمند ارجمند آقای ابراهیم پورهادی رئیس بخش فارسی کتابخانه کنگره امریکا چند سال قبل تهیه کرده و برایم فرستاده بود. چون این نسخه عکسی فاقد صفحه عنوان بود نتوانستم نام و مشخصات اصل نسخه چاپی را در این فهرست بیاورم.